

می‌فرمود: «که اگر سلاطین عالم، آن‌ها که لذت‌پرست هستند، می‌دانستند نماز خواندن چه لذتی دارد، دست از همه چیز می‌کشیدند و به نماز می‌ایستادند!»

یک طیف از انگیزه‌ها به این وابسته است که انسان حقارت خود را در مقابل عظمت الهی درک کند. اثر طبیعی این درک حالت خضوع و خشوع است. «یخرون للاذقان یبکون و یزیدهم خشوعاً؛ و آن‌ها با چشم‌گریان همه سر بر خاک نهاده و پیوسته بر خوف و ترسشان از خدا می‌افزاید»^۲

و طیف دیگر به احساس نیاز انسان وابسته است. وقتی گرسنه می‌شود، از خدا غذا می‌خواهد و ... پس باید برای رفع نیازها به سوی خدا برویم. وقتی توجه پیدا کردیم که منشأ همه خیرات او است، برای رفع نیازها فقط باید از او کمک بخواهیم.

البته این خواستن مراتبی دارد. گاهی انسان برای خود قدرتی احساس می‌کند، ولی قدرت خود را کم می‌داند. این یک مرتبه از استعانت است که می‌گوییم: خدایا تو هم کمک کن. خدا نیز همین را می‌پذیرد و می‌داند معرفت‌ها یکسان نیست؛ اما آن‌هایی که معرفت کامل دارند، می‌فهمند که هیچ‌کس کارهای نیست و همه کارها از اوست. ای کاش با تجربه می‌یافتیم که کارهای روزمره ما با تدبیر دیگری تنظیم می‌شود. خیال می‌کنیم کارها به طور اتفاقی رخ می‌دهد. گاهی می‌گوییم: اتفاقاً فلانی را دیدم، اتفاقاً چیزی گفتم و او قبول کرد، یا اتفاقاً او پیشنهاد کرد و ... خیال می‌کنیم همه این‌ها اتفاقات است. اگر مقداری معرفتمان بیشتر شود، خواهیم فهمید که هیچ یک از این‌ها اتفاقی نیست، تدبیرهای حساب شده‌ای است که همه از یک‌جا نشأت می‌گیرند. آن‌وقت دیگر جا ندارد بگوییم: خدایا من خودم کار می‌کنم و تو نیز کمک کن. می‌فهمیم که کمک او یعنی همه چیز و این همان معنای توکل است که مرتبه کامل‌تری از استعانت است. انسان وقتی وکیل می‌گیرد، می‌گوید: کارم را به تو واگذار کردم، تو آن را درست کن، و خدا برای این‌که بنده‌اش را تربیت کند، می‌گوید: کارت را به من واگذار کن، من وکیل تو هستم. چه وکیل خوبی، دیگر از این بهتر نمی‌شود.

معانی پرستش

وقتی می‌گوییم: خدایا تو را عبادت می‌کنیم، یک وقت منظورمان این است که الان من فقط تو را عبادت می‌کنم و یک وقت ممکن است معنای وسیع‌تری را در نظر بگیریم و مرادمان این باشد که خدایا ما در همه زمان‌ها تو را پرستش می‌کنیم و هیچ زمانی، جز تو را پرستش نمی‌کنیم. پرستش نیز می‌تواند اطلاق داشته باشد و هرکاری را که برای رضای خدا و در جهت اطاعت و تقرب به او انجام گیرد، شامل شود.

کسانی که این معنا را در نظر داشته باشند، ادعایشان چیست؟ پیش خدا دروغ گفتن خیلی زشت است. او می‌فهمد که قصد ما چیست و چه چیزی در دل داریم. اگر پیش خدا انسان بگوید که خدایا تو را پرستش می‌کنم، ولی قصد پرستش نداشته باشد، دروغی بزرگ و بسیار زشت گفته است. کسانی که می‌گویند: خدایا ما همیشه تو را عبادت می‌کنیم، وقتی می‌توانند این سخن را بگویند که دست کم در افعال اختیاری خود، نه در حال خواب و امثال آن، همه کارهایشان را مطابق دستور خدا و به قصد اطاعت و تقرب به او انجام دهند. بنابراین اگر کسی با بعضی از حالات، گناه می‌کند یا قصد دارد معصیت کند، باید بگوید: خدایا بعضی وقت‌ها تو را عبادت می‌کنم، پس اطلاق زمانی «نعمید» را نمی‌تواند اراده کند و نمی‌تواند بگوید: خدایا همیشه تو را عبادت می‌کنم.

پی‌نوشت‌ها:

۱. انسان؛ ۱

۲. اسراء؛ ۱۰۹

در پی نهاییت

(دام‌نظر)

از سلسله مباحث حضرت علامه مصباح‌یزدی

مراتب عبادت

ما می‌گوییم: خدایا تنها تو را عبادت می‌کنیم. هم توحید و هم عبادت کردن مراتبی دارد. یک مرتبه عبادت این است که ما مثل کسانی که بت می‌پرستند یا به خدایان متعدد قائل هستند، نیستیم. ما فقط یک معبود داریم. این نازل‌ترین مرتبه معنای «ایاک نعبد» است که مفاد اولین مرتبه «لا اله الا الله» نیز همین است، ولی معنای جمله به همین



اگر سلاطین عالم، آن‌ها که لذت‌پرست هستند، می‌دانستند نماز خواندن چه لذتی دارد، دست از همه چیز می‌کشیدند و به نماز می‌ایستادند!

سخنرانی کنیم، این به خاطر بی‌توجهی ماست و الا «بسم‌الله» که گفتیم، معلوم نیست، بتوانیم آن را تمام کنیم. تازه خیلی از جاها وقتی نیازمان برطرف می‌شود، خیال می‌کنیم دیگران نیاز ما را برطرف کردند. باید بفهمیم که دیگران نیز مثل ما فقیرند و چیزی از خودشان ندارند، پس برای رفع نیازمان از کسی که داراست، کمک بگیریم و فقط در مقابل او کرنش کنیم. این همان عبادت است.

اصلی‌ترین رابطه را سکه‌ای تشکیل می‌دهد که یک روی آن، احساس خضوع و حقارت انسان در پیشگاه الهی است و روی دیگر آن، درخواست‌های ما از خداست. انگیزه‌های عبادت با تمام وسعت و تفاوتی که در مراتب نیست‌ها وجود دارد، به این دو چیز بر می‌گردد.

یکی از مراجع بزرگ که هم اکنون در قید حیاتند و ان‌شاءالله خداوند بر طول عمرشان بیفزاید،

یک طیف یا مرتبه منحصر نیست. یک طرف، چنین کسی است و طرف دیگر، کسی مثل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) است. اگر سعی کنیم مقداری مراتب توحید را بهتر بفهمیم، شاید همت عالی‌تری پیدا کنیم. ما به گونه‌ای آفریده شده‌ایم که وقتی به خودمان توجه می‌کنیم، یک وجود مستقلی برای خود قائل هستیم. هرکسی لااقل خودش را در ابتدا همین‌طور می‌بیند. ذهن انسان به این سو می‌رود که خدا هم نباشد، من هستم و یا بدتر از این گاهی فکر می‌کند اگر خدا هم نبود، ممکن بود من باشم! این اشتباه بزرگی است. اگر اراده خداوند نبود، من و شما چیزی نبودیم. «هل اتی علی الانسان حین من الذهر لم یکن شیئاً مذکوراً»^۱ (آیا بر انسان روزگارانی نگذشت که چیزی لایق ذکر نبود) کسی که این قدر به علم، قدرت، ابتکار، هنر و فهمش می‌نازد، اگر یادش بیاید که پنجاه سال پیش یک